

سعدی^{*۱}

دکتر ذبیح‌الله صفا

الشیخ الامام المحقق، ملک الکلام، افصح المتکلمین^۲ ابومحمد مشرف‌الدین (شرف‌الدین) مصلح بن عبدالله بن مشرف‌السعدی‌الشیرازی بی تردید بزرگ‌ترین شاعری است که بعد از فردوسی آسمان ادب فارسی را به نور خیره‌کننده خود روشن ساخت و آن روشنی با چنان نیرویی همراه بود که هنوز پس از گذشت هفت قرن تمام از تأثیر آن کاسته نشده است و این اثر تا پارسی برجای است. همچنان برقرار خواهد ماند. زبان استادانه فصیح او زبان و دل و عشق و محبت و او خود نشانه تمام عیاری است از «آدمیت» به همان معنی بسیار کاملی که بیان کرده است.^۳

در نام و نسبت و تاریخ وفات این استاد بزرگ میان نویسندگان و مؤلفان قدیم اختلاف است و گمان می‌رود که علل این اختلاف امری جز کثرت شهرت سعدی و افتادن نام بلندش در افواه خواص و عوام نیست. بنابراین چه از تحقیق در مآخذ موثق قدیم برمی‌آید نام و نسب درست او همان است که در آغاز این مقال آورده‌ام اما اگر بخواهیم به سیری در مآخذ مختلف در این باب بپردازیم واقعاً دچار حیرت و سرگردانی می‌شویم و اینک نتیجه آن سیر: *روایت‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
قدیم‌ترین مأخذی که نام و کنیه و نسب سعدی در آن بیان شده کتاب تلخیص مجمع‌الآداب فی معجم‌اللقاب است از «ابن الفوطی» (م ۷۲۳هـ) معاصر سعدی که با وی ارتباط و مکاتبه داشته و به قول خود در سال ۶۶۰ هجری با فرستادن نامه‌ای به استاد

* ذبیح‌الله صفا، سعدی، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ ششم، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۸، جلد ۱/۳، ص ۵۸۴-۶۱۴.

بعضی از اشعار عربی او را خواسته بود. وی از شیخ چنین نام می‌برد: «مصلح‌الدین ابومحمد عبدالله بن مشرف بن مصلح بن مشرف معروف به سعدی شیرازی»^۴ در نقل ابن الفوطی یک اشکال است و آن اشتباهی است که او در تغییر نام سعدی به لقب آن استاد کرده و در نتیجه لقب او یعنی مشرف‌الدین را حذف نموده است در صورتی که معاصر دیگر سعدی و ابن‌الفوطی یعنی علی بن احمد بن ابی بکر معروف به «بیستون» که اولین نسخه دیوان سعدی را ۳۵ سال بعد از مرگ آن استاد یعنی در سال ۷۲۶ هجری جمع‌آوری و تنظیم کرده و در شهر سعدی، میان آشنایان و دوستان و یاران او زیسته، لقب و اسم و تخلص او را به صورتی که آیندگان را در آن مجال تصرفی نباشد، چنین آورده است: «مولانا و شیخ‌الشیوخ فی عهده و قدوه المحققین افصح المتکلمین مفخر السالکین مشرف (شرف) المله و الحق و الدین مصلح الاسلام و المسلمین شیخ سعدی شیرازی قدس سره» و اگر بخواهیم لقب و اسم سعدی را از میان این نُعوت و تعریفات بیرون آوریم چنین می‌شود: «افصح المتکلمین مشرف (شرف) الدین مصلح سعدی شیرازی» و بنابراین اسم او «مصلح» است و چنان‌که خواهیم دید این اسم نیای مادری استاد بزرگ ما بود که بنا به رسم قدیم به وی داده شد و این سخن را مخصوصاً نسخه‌ای از طبیات (جزو نسخه‌ای از کلیات مورخ به تاریخ ۷۱۸ هجری متعلق به دکتر محمد حسین لقمان ادهم) که از خط سعدی استنساخ گردیده، ثابت می‌کند. در پایان آن نسخه طبیات چنین می‌بینیم: «و قد نُقِلَ هذا من خطِّ ناظم الكتاب هو الشيخ الامام المحقق مشرف المله مشرف المله و الدین مصلح السعدی نورالله قبره».^۵

نکته‌ای که نباید ناگفته گذاشت آن‌که شاعر و عارف معاصر سعدی، سیف‌الدین محمد فرغانی، که چند غزل و قطعه در ستایش سعدی برای او فرستاده و گویا با استاد سخن مکاتبه داشته، او را فقط به عنوان «الشیخ‌العارف سعدی شیرازی» یاد کرده است^۶ یعنی به لقب شعری او که هم از زمان خویش بدان شهرت عالمگیر داشته است.

اما فضلا و نویسندگان بعد از عهد سعدي لقب و اسم و نسبت سعدي را به صورت‌های مختلف نوشته‌اند.^۷ در تاريخ گزیده، مصلح بن مشرف شيرازی (و در نسخه‌های مختلف آن: مصلح‌الدین بن مشرف، مشرف‌الدین مصلح، مشرف بن مصلح): و در *نفحات الانس* جامی شيخ شرف‌الدین مصلح بن عبدالله السعدي شيرازی؛ و در *حبيب السیر* یک بار ابو عبدالله مشرف بن مصلح سعدي شيرازی و بار دیگر شرف‌الدین مصلح بن عبدالله سعدي و بار دیگر مصلح‌الدین سعدي شيرازی؛ و در *مجمّل فصیح خوافی* ملک الکلام شيخ مشرف‌الدین مصلح‌الشيرازی المعروف به سعدي و در *مجالس العشاق* و در *تذکره الشعرا* و *لطایف الطویف* و *مجالس المؤمنین* و *آتشکده* و *مرآة الخيال* شيخ مصلح‌الدین سعدي شيرازی و در *هفت اقلیم* و *بهارستان سخن* و *ریاض العارفین* و *مجمع الفصحا* شرف‌الدین مصلح بن عبدالله شيرازی و پیداست که مراجعه و استناد به قدیم‌ترین و موثق‌ترین مأخذ، همه این تشتمت‌ها و اختلاف‌های سرگردان کننده را رفع می‌کند.

نکته‌ای که ذکر آن در ذیل این مقال خالی از فایده به نظر نمی‌رسد آن است که:
 ۱. شرف‌الدین یا مشرف‌الدین از القاب و اسامی رایج قرن هفتم و هشتم هجری بوده است. چنان‌که گروهی از اکابر آن دوران و ازمنه قریب به آن را با چنین القابی می‌شناسیم؛^۸ و
 ۲. مصلح (یا مصلح‌الدین) هم از اسامی رایج همان دوره و از آن جمله نام نیای قطب‌الدین محمود شيرازی^۹ که به قولی دایی سعدي بوده و نیز نام نیای پدری شاعر بنا بر قول ابن فوطی است.

و اما درباره کیفیت اشتهار شاعر به «سعدي» که لقب شعری (تخلص) اوست اختلاف است. بنابر اقوال متقدمین^{۱۰} تخلص او به سعدي به سبب ظهور اوست در روزگار اتابک سعد بن زنگی بن مودو سلغری (۵۹۹-۶۲۳) و بنابر نظر ابن‌فوطی در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب به علت انتساب سعدي است به سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی^{۱۱} و این نظر ثانوی مورد قبول غالب محققان معاصر است و اما مطلقاً بعید به نظر نمی‌آید که

سعدی نام شاعری خود را از نام سعد بن زنگی گرفته باشد زیرا در اواخر روزگار آن اتابک، جوانی نزدیک به بیست سالگی بود که قاعدتاً با قریحه و استعداد خارق‌العاده‌ایی که داشت می‌بایست در همان اوان آغاز شاعری کرده و بنابر رسم زمان به لقب شعری (تخلص) حاجت یافته و آن را از نام پادشاه عصر خویش گرفته باشد، منتهی چون در حوادث سن بود هنوز به دربار راه نداشت تا در شمار مداحان اتابک سعد درآید و مدایح او را در دیوان خود ثبت کند. رد این نظر مستلزم آن است که سعدی تا نزدیک سال ۶۵۵ که تاریخ بازگشت او به فارس و در آمدن در ضل عنایت اتابک ابوبکر بن سعد و پسرش سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی است، یعنی تقریباً تا پنجاه سالگی خود اصلاً شعری نگفته و به تخلصی حاجت نیافته باشد.^{۱۲}

تاریخ ولایت شیخ در مآخذ ذکر نشده است ولی به قرینه سخن او در گلستان می‌توان آن را به تقریب در حدود سال ۶۰۶ هجری دانست. وی در آغاز گلستان چنین می‌گوید: «یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراچه دل را به الماس آب دیده می‌سافتم و این ابیات مناسب حال خود می‌گفتم:

هر دم از عمر می‌رود نفسی چون نگه می‌کنم نمانده بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی
خجل آن کس که رفت و کار نساخت کوس رحلت زدند و بار نساخت...

به تصریح خود شاعر این ابیات مناسب حال او در تأسف بر عمر از دست رفته و اشاره به پنجاه سالگی وی سروده شده است و چون آنها را با دو بیت زیرین که هم در مقدمه گلستان من باب ذکر تاریخ تألیف کتاب آمده است:

در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
مراد ما نصیحت بود و گفتیم حوالت با خدا کردیم و رفتیم

قیاس کنیم نتیجه چنین می‌شود که در سال ۶۵۶، پنجاه سال یا قریب به آن از عمر سعدی گذشته بود و بدین تقدیر ولادتش هم‌چنان‌که گفته‌ایم در سال ۶۰۶ یا در زمانی نزدیک بدان بوده است.^{۱۳}

سعدی در شیراز در میان خاندانی که «از عالمان دین بودند»^{۱۴} ولادت یافت. دولت‌شاه می‌نویسد که: «گویند پدر شیخ ملازم اتابک بوده»^{۱۵} یعنی اتابک سعد بن زنگی، و البته قبول چنین قولی با اشتغال پدر سعدی به علوم شرعی منافات ندارد. سعدی هم از دوران کودکی تحت تربیت پدر قرار گرفت و از هدایت و نصیحت او برخوردار گشت^{۱۶} ولی در کودکی یتیم شد^{۱۷} و ظاهراً در حجر تربیت نیای مادری خود که بنا بر بعض اقوال مسعود بن مصلح الفارسی پدر قطب‌الدین شیرازی بوده^{۱۸}، قرار گرفت و مقدمات علوم ادبی و شرعی را در شیراز آموخت و سپس برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت. این سفر که مقدمه سفرهای طولانی دیگر سعدی بود، گویا در حدود سال ۶۲۰-۶۲۱ هجری اتفاق افتاد زیرا وی اشاره‌ای دارد به زمان خروج خود از فارس، در هنگامی که جهان چون موی زنگی در هم آشفته بود^{۱۹} و این اشاره علی‌الظاهر منطبق است با وضع دشواری که بر اثر حمله سلطان غیاث‌الدین پیرشاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه به شیراز در فارس پدید آمده بود. وی بعد از مرگ پدرش با جمع‌آوری بعضی از سپاهیان او به فتوحاتی در عراق و آذربایجان نایل گشت و در اواخر سال ۶۲۰ عازم فارس شد و اتابک سعدزنگی که قدرت مقابله با او را نداشت به قلعه اصطخر پناه برد و غیاث‌الدین پیرشاه در آغاز سال ۶۲۱ به شیراز وارد شد و بسیاری از نواحی فارس را در تصرف آورد و عاقبت به درخواست اتابک سعد، فارس را با او قسمت کرد و به وساطت الناصرالدین‌الله به عراق بازگشت.^{۲۰}

سعدی بعد از این تاریخ تا مدتی در بغداد به سر برد و در مدرسه معروف نظامیه آن شهر به ادامه تحصیل پرداخت^{۲۱} و در همین شهر بود که خدمت جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن ملقب به المحتسب^{۲۲} پسر یحیی بن یوسف بن جمال‌الدین عبدالرحمن بن

الجوزی را درک کرد که هنگام سقوط بغداد به دست هولاکو (۶۵۶ هجری) به قتل رسیده بود.^{۲۳} سعدی از این بزرگ به عنوان «مربی» و «شیخ» یاد می‌کند.^{۲۴} ابن ابوالفرج ابن الجوزی هم چنان که دیده‌ایم نواده ابوالفرج بن الجوزی صاحب کتاب مشهور *تلبیس ابلیس* و کتاب *المتنظم* است که به سال ۵۹۷ در گذشت^{۲۵} و چون نواده او لقب و کنیه و اسم و عنوان جدّ خود را داشت، اشاره سعدی به نام وی موجب خطای برخی از محققان شد و آنان را بر آن داشت که سعدی را شاگرد ابن جوزی بزرگ و در نتیجه سال تولد او را مقدم بر سال ۵۹۷ هجری پندارند، چنان که پیش از این گفته‌ایم. و اما ابوالفرج بن الجوزی دوم در سال ۶۵۶، یعنی همان سالی که سعدی گلستان را تمام کرده بود، هنگام فتح بغداد به قتل رسید. ابن جوزی دوم از سال ۶۳۱ سمت مدرسی مدرسه مستنصریه بغداد^{۲۶} را داشت و قاعدتاً باید سعدی چند سالی بعد از شروع تحصیل در نظامیه بغداد و در حدود بیست و چهار پنج‌سالگی خود، که البته مقارن با «عنفوان» شباب او بود، خدمت این استاد را درک کرده باشد و این نکته را نیز باید دانست که ابن جوزی و نیای او و پدر و برادرانش همه از جمله متکلمین عهد خود و در مذهب فقهی تابع امام احمد حنبل بودند و در مورد او مراد سعدی از «شیخ» و «مربی» کسی است که وی را در علوم شرعی در کف تربیت داشت نه در تصوف؛ و نعمت چنین تربیتی نسبت به سعدی برای چند تن از پیران عهد او از آن جمله برای شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سروردی (متوفی به سال ۶۳۲) حاصل شد. جامی گوید که سعدی «از مشایخ کبار بسیاری را دریافته و به صحبت شیخ شهاب‌الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده»^{۲۷} و این سخن اخیر او لامحاله انعکاسی است از قول سعدی در همین مضمون، ولی گفتار سعدی در این مورد منحصر به سفر با سهروردی نیست بلکه نشانی از صحبت و اقامت در خدمت او و استماع سخنان عارفانه دیگر او نیز می‌دهد^{۲۸} و به هر حال تأثیر نظرها و عقاید شهاب‌الدین سهروردی را در بعضی از اقوال سعدی می‌توان یافت.^{۲۹} منتهی سعدی در کسب نظرهای عارفان و قبول تربیت ایشان گویا به پیر

و مرادی تنها اکتفا نکرده بلکه به عده‌ای از آنان ارادت ورزیده و از ایشان کسب فیض کرده باشد و به عبارت دیگر سعدی در عین آن‌که با گروهی از مشایخ مصاحبت و بدیشان ارادت داشته تابع و فرمانبردار مطلق آنان نبوده است چنان‌که هر مُریدی نسبت به مراد باید باشد، بلکه از راه صحبت و کسب فیض از محاضر بزرگان طریقت از گفتارها و نظرها و نتایجی که از مجاهدات خود گرفته بودند برخوردار شده و احیاناً بعضی از نظرهای آنان را نیز نپذیرفته است.^{۳۰} اما این‌که دولت‌شاه^{۳۱} و هدایت^{۳۲} سعدی را مرید شیخ عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۱) نوشته‌اند اشتباه محض است و این اشتباه از غلطی نشأت کرده است که ظاهراً از دیرباز در حکایت دوم از باب دوم گلستان^{۳۳} از بعض نسخ این کتاب رخ داده.

چند سالی را که سعدی در بغداد گذراند باید به دوران تحصیل و کسب فیض از بزرگ‌ترین مدرسان و مشایخ عهد که در آن شهر مجتمع بوده‌اند، و به «تلقین و تکرار» در نظامیه^{۳۴} تقسیم کرد و گویا بعد از طی این مراحل بود که سفرهای طولانی خود را در حجاز و شام و لبنان و روم آغاز کرد^{۳۵} و بنا به گفتار خود در اقصای عالم گشت و با هر کسی ایام را به سر برد و به هر گوشه‌ای تمتعی یافت و از هر خرمنی خوشه‌ای برداشت^{۳۶} و به قول جامی «اقلیم را گشته و بارها به سفر حج پیاده رفته»^{۳۷} و بنا بر نقل دولت‌شاه «چهارده نوبت حج کرده و به غزا و جهاد به طرف روم و هند رفته»^{۳۸}، اما معلوم نیست سفرهای او در بلاد مشرق از قبیل کاشغر و هند و شکستن بت سومنات که خود بدان‌ها اشاره می‌کند در همین دوران اتفاق افتاده باشد و حتی نمی‌توان گفت که واقعاً اشاراتی که درباره این گونه سفرهای اخیر دارد واقعی است و یا از باب ترفیق حکایات و قصص بیان شده است.

سفری که سعدی در حدود سال ۶۲۰-۶۲۱ آغاز کرده بود مقارن سال ۶۵۵ با بازگشت به شیراز پایان یافت. در مراجعت به شیراز سعدی در شمار نزدیکان سعدبن ابی‌بکر بن سعد بن زنگی درآمد ولی نه به عنوان یک شاعر درباری، بلکه بنا بر اکثر اقوال،

و همچنانکه از مطالعه در آثار او بر می‌آید، در عین انتساب به دربار سلغری و مدح پادشاهان آن سلسله، و نیز ستایش عده‌ای رجال که در شیراز و یا در خارج از شیراز می‌زیسته‌اند، زندگی را به آزادی و ارشاد و خدمت به خلق در رباط شیخ کبیر شیخ ابوعبدالله خفیف می‌گذرانیده^{۳۹} و با حرمت بسیار زندگانی را به سر می‌برده است. عظمت مقام او در شعر و نثر و اخلاق و حکم باعث شد که درباره‌ی وی و نحوه زندگانش روایاتی افسانه مانند رواج یابد که نمونه قدیمی‌تری از آنها را می‌توان در تذکره‌الشعراء دولت‌شاه سمرقندی مطالعه کرد. به هر حال عمر سعدی در شیراز به نظم قصائد و غزل‌ها و تألیف رسالات مختلف خود و شاید به وعظ و تذکیر می‌گذشت و در این دوره یکبار نیز سفری به مکه کرد و از راه تبریز به شیراز بازگشت و چنان‌که از مقدمه رساله ششم از آثار منصور شیخ برمی‌آید وی در این سفر با شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی و برادرش ملاقات نمود و در خدمت اباقاخان به عزت و احترام پذیرفته شد و او را از مواعظ خود برخوردار نمود. مقدمه مذکور که از نسخه معتبر کتابخانه ملی پاریس مورخ به تاریخ ۷۶۷ استنساخ شده چنین است:

«شیخ سعدی رحمه‌الله فرمود که در وقت مراجعت از زیارت کعبه چون به دارالملک تبریز رسیدم و علما و صلحاء آن موضع دریافتم و به حضور آن عزیزان مشرف شدم، خواستم تا صاحب علاء‌الدین و خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان را ببینم که حقوق بسیار در میان ما ثابت بود. روزی عزیمت خدمتشان کردم، ناگاه ایشان را دیدم با پادشاه روی زمین آباقا برنشسته بودند. چون چنان دیدم خواستم که به گوشه‌ای فرو روم، در آن حال متعذر بود، به رسیدن ایشان. من در آن عزم بودم که ایشان هر دو از اسب به زیر آمدند و روی به من نهادند. چون برسیدند تلافی نمودند و خدمت به جای آوردند و زمین بیوسیدند. چون به نزدیک من برسیدند بوسه بر دست و پای من نهادند و از رسیدن این ضعیف خرم‌ها نمودند، گفتند این در حساب نیست که ما از رسیدن قدوم مبارک پدر ما

شيخ خبر نداشتيم...» بعد از اين مقدمه كيفيت ملاقات سعدي با اباقا در رساله مذکور افتاده است.

وفات سعدي را در مآخذ گوناگون به سال‌هاي ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۴ و ۶۹۵ نوشته‌اند.^{۴۰} سال ۶۹۴ در نسخه چاپي الحوادث/الجامعه ابن فوطي نقل شده و گويا اشتباهي است که در نظم صفحات يا زمان چاپ در آن کتاب رخ داده.

سال ۶۹۵ در ماده تاريخ «خاصد الف دال»^{۴۱} از مونس/الاحرار محمد بن بدر جاجرمي است که در تاريخ شيخ اويس (تأليف در حدود سال ۸۶۰) از ابوبکر قطبي اهري (منطبعة لاهه ۱۳۷۳ هجري قمری) «خاصد» (= ۶۹۰) آمده^{۴۲} و دولتشاه نیز چنانکه خواهيم دید آن را با روايت تازه‌تری «خصا» (= ۶۹۱) نقل کرده و بنا بر این قبول آن مستلزم احتیاط است. تاريخ ۶۹۱ بیشتر مستند است بر دو ماده تاريخ «خصا» و «خاص» (= ۶۹۱) که دولتشاه و سپس ديگران از او نقل کرده‌اند.^{۴۳}

و اما ذی الحجة سال ۶۹۰ در غالب مآخذ نزديک به دوران حیات سعدي ذکر شده و اعتماد بدان سزاوارتر می‌نماید.^{۴۴}

نکته مهمی که درباره سعدي قابل ذکر است، شهرت بسياری است که هم در حیات خویش حاصل کرد. پيدا است که این موضوع در تاريخ ادبیات فارسی تا قرن هفتم هجري تازگی نداشت و بعضی از شاعران بزرگ مانند ظهير و خاقانی در زمان حیات خود مشهور و در نزد شعر شناسان عصرشان معروف بودند اما گمان نمی‌رود که هیچ یک از آنان در شهرت میان فارسی شناسان کشورهای مختلف از آسیای صغیر گرفته تا هندوستان، در عهد و زمان خود، به سعدي رسیده باشند و اینکه او در آثار خویش چند جا به شهرت و رواج گفتار خود اشاراتی دارد و دور از مبالغه است.

از جمله شاعران استاد در عصر سعدي که در خارج از ایران می‌زیسته‌اند یکی امیر خسرو است و ديگر حسن دهلوی که هر دو از سعدي در غزل‌های خود پیروی

می‌کرده‌اند و امیر خسرو از این‌که در «نوبت سعدی» جرأت شاعری می‌کرد خود را ملامت می‌نمود.^{۴۵}

در سال‌هایی که سعدی آخرین ادوار حیات خود را در شیراز سپری می‌ساخت زبان آور در آق سرا از بلاد کوچک آسیای صغیر چنان شیفته غزل‌های دل‌انگیز و سخنان شیوای استاد شیرازی شده بود که علاوه بر جواب گفتن عده زیادی از غزل‌ها و قصاید او و تکرار نام وی به احترام در بسیاری از آنها، خود چند قصیده غراً به ستایش آن استاد عظیم‌النظیر اختصاص داد. وی سیف‌الدین محمد فرغانی است که ذکر او را در ردیف شاعران همین دوره خواهید دید و از استادانی است که در قرن هفتم هنوز شیوه سخن‌گویی استادان بزرگ خراسان را در قرن پنجم و ششم رها نکرده بود و سخنان فصیح او که همه جا همراه با وعظ و اندرز و تحقیق و حکمت است نشان از علو مقامش در شعر و عرفان می‌دهد. در یکی از قصائد خود که سیف از سعدی استقبال کرده به میزان «شهرت» آن استاد اشاره نموده است^{۴۶} و چند قصیده هم در مدح او ساخته به مطلع‌های ذیل:

نمی‌دانم که چون باشد به معدن زر فرستادن به دریا قطره آوردن، به کان گوهر فرستادن *

دلم از کار این جهان بگرفت راست خواهی دلم ز جان بگرفت^{۴۷} *

به جای سخن گر به تو جان فرستم چنان دان که زیره به کرمان فرستم *

بسی نماند ز اشعار عاشقانه تو که شاه بیت سخن‌ها شود فسانه تو و چنان‌که از این قصاید بر می‌آید سیف اشعار خود را به پیشگاه استاد بزرگ سخن

می‌فرستاده و از چنین دلیری که می‌کرده بدین گونه تعبیر می‌نموده است:

مرا از غایت شوق نیامد در دل این معنی

که آب پارکین نتوان سوی کوثر فرستادن

مرا آهن در آتش بود از شوقت، ندانستم
 که مس از ابلهی باشد به کان زر فرستادن
 چو بلبل در فراق گل از این اندیشه خاموشم
 که بانگ زاغ چون شاید به خنیاگر فرستادن
 حدیث شعر من گفتن به پیش طبع چون آبت
 به آتشگاه زردشت است خاکستر فرستادن
 بر آن جوهری بردن چنین شعر آن چنان باشد
 که دست افزار جولاهان بر زرگر فرستادن
 ضمیرت جام جمشید است و دروی نوش جان
 بر او جرعه‌ای نتوان از این ساغر فرستادن
 پرورسوی فردوس باغی را نشاید میوه آوردن
 سوی طاوس زاغی را نشاید بر فرستادن
 بر جمع ملک نتوان به شب قنديل برکردن
 سوی شمع فلک نتوان به روز اختر فرستادن
 اگر از سیم و زر باشد ور از دُر و گهر باشد
 به ابراهیم چون شاید بت آزر فرستادن
 زیباغ طبع بی بارم از این غوره که من دارم
 اگر حلوا شود نتوان بدان شکر فرستادن
 تو کشور گیر آفاقی و شعر تو تو را لشکر
 چنین لشکر تو را زبید به هر کشور
 و در همین قصاید است که سعدی را عنوان «سلطان سخن»^{۴۸} داده و شعر جهانگیر او
 را به منزله «آب حیات»^{۴۹} شمرده و گفته است که هیچ کس در شاعری جای او را نخواهد
 گرفت^{۵۰} و شه‌الله که هر چه گفت بجا و درست گفت.
 ممدوحان سعدی: سعدی بیشتر اتابکان سلغری و وزرا و والیان و عاملان بزرگ
 فارس و چند تن از رجال دیگر عهد خود را مدح گفت و اگر چه قسمتی از اوایل حیاتش
 مقارن بوده است با اواخر زندگانی اتابک سعد بن زنگی، لکن مطلقاً نامی از وی در کلیات
 او دیده نمی شود و هیچ یک از رسالات و منشآت خود را هم بدو تقدیم نکرده است.

بزرگ‌ترین ممدوح سعدی از میان سلغریان اتابک مظفرالدین پسر سعد بن زنگی مذکور است که از سال ۶۲۳ تا ۶۵۸ اتابکی داشت و چون با مغول از در مجامله در آمده بود توانست فارس را در کمال امنیت و سلامت نگاه دارد. سعدی در روزگار این پادشاه به شیراز بازگشته و بوستان یا سعدی‌نامه را در سال ۶۵۵ بدو تقدیم کرده و علاوه بر این ذکر جمیل او را در بسیاری از موارد گلستان و بوستان و پاره ای از قصائد خود آورده است.

ممدوح دیگر سعدی که شاعر در حقیقت به وی اختصاص داشته است، سعد بن ابوبکر است که هم در عهد پدر در حلّ و عقد بسیاری از امور دخالت داشت لیکن در جوانی در گذشت (۶۵۸) و دوازده روز بیشتر عنوان اتابکی نداشت. سعدی گلستان را در سال ۶۵۶ بدو تقدیم کرد و علاوه بر این نام او را در مقدمه بوستان و در بعضی از قصائد و در دو مرثیه مؤثر که در مرگ او ساخته است آورده و در مقطع یکی از غزل های خویش اختصاص خویش را بدان شاهزاده بدین گونه اظهار نموده است:

ورم به لطف ندارد عجب، که چون سعدی غلام سعد ابوبکر سعد زنگی نیست

بعد از این دو اتابک سعدی اتابکان دیگر سلغری یعنی اتابک محمد بن سعدی بن ابوبکر (۶۵۸-۶۶۰) و اتابک مظفر الدین سلجوقشاه بن سلغر (۶۶۱-۶۶۲) و اتابک آبش خاتون دختر سعد بن ابوبکر منکوحه منکو تیمور بن هولاکو (۶۶۲-۶۶۳) و همچنین ترکان خاتون زوجه اتابک سعد بن ابوبکر و مادر اتابک محمد بن سعد را مدح گفت.

از وزراء سلغریان سعدی امیرفخرالدین ابونصر حوائجی را مدح گفته است. این مرد از جمله وزراء نیکو کار و دانش دوست عهد ابوبکر بن سعد بود و آثار خیر و موقوفات بسیار در شیراز باقی گذاشت که تا دیر گاهی بعد از او دایر بود. وی اندکی بعد از سال ۶۵۸ به اشاره ترکان خاتون نهانی به قتل رسید.

سعدی عده ای از والیان و عاملان مغول را در فارس نیز مدح گفته است و از آن جمله‌اند:

امیر انکیانو که از سال ۶۶۷ تا حدود ۶۷۰ از جانب اباقاخان حکومت فارس را بر عهده داشت.

امیر محمد بیک که از سال ۶۷۰ تا ۶۷۷ با سقاق یعنی شحنة شیراز بود.
شمس الدین حسین علکانی الغ بیتکچی یعنی کاتب بزرگ شیراز از جانب شمس الدین محمد صاحب دیوان.

ملک شمس الدین تازیکو که از ثروتمندان بزرگ فارس بوده و چند گاهی از دوران اباقا به بعد مالیات فارس را به مقاطعه داشت و رفته رفته تمام ثروت خود را در این راه از دست داد و بوریانشین شد!

مجد الدین رومی حاکم فارس از جانب ارغون خان از سال ۶۸۶ تا ۶۸۸ هجری.
نورالدین بن صیاد از ثروتمندان فارس که چندی مالیات آن سامان را به مقاطعه داشت.

شیخ قصیده ای در زوال دولت سلغریان و مدح «ایلخان» دارد که در بعض نسخ قدیم در صدر آن چنین نوشته شده «در انتقال مملکت از آل سلغر» قصیده چنین آغاز می‌شود:

این منتهی بر اهل زمین بود ز آسمان وین رحمت خدای جهان بود بر جهان
تاگردنان روی زمین منزجر شدند گردن نهاده بر خط فرمان ایلخان
این ایلخان ظاهراً «هولاکو» و موضوع انتقال مملکت از آل سلغر واقعه طغیان سلجوق‌شاه و کشتن شحنگان مغول و حمله سپاهیان هولاکو به فارس و کشته شدن سلجوق‌شاه به دست آنان است.

از میان ممدوحان سعدی شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی و برادر او علاء‌الدین عطا ملک جوینی بیش از همه مورد ستایش وی قرار گرفته و استاد را در مدح آنان قصاید غراً و آن هر دو بزرگ را در حق استاد پرورش‌ها و بزرگداشت‌ها بسیار بوده است. قسمتی از دیوان شیخ که متضمن قطعاتی به عربی و فارسی و غالباً در مدح صاحب‌دیوان جوینی است به نام او «صاحبیه» نامیده شده و بعید نیست که این تسمیه از خود شاعر باشد و دو رساله یعنی رسالهٔ سوم و ششماز رسائل شش‌گانهٔ سعدی که ظاهراً از جامع کلیات شیخ است متضمن دو حکایت راجع به روابط میان او و صاحب‌دیوان و برادرش عطا ملک است. به یکی از این دو رساله یعنی رسالهٔ ششم که به نام رسالهٔ سلطان اباقا مشهور است پیش از این اشاره کرده ایم. رسالهٔ دیگری یعنی رسالهٔ سوم در سئوال صاحب‌دیوان است از سعدی و ارسال پانصد دینار زر «از بهر علفهٔ مرغان» و داستان فرستادهٔ صاحب‌دیوان با شیخ که با مراجعه بدان رساله بر خواننده روشن می‌شود. قصایدی که سعدی در مدح صاحب‌دیوان سروده از جملهٔ عالی‌ترین قصائد اوست و هم‌چنین است چند قصیده‌ای که در مدح علاء‌الدین عطا ملک ساخته است و در یکی از آنها است که از نیکو داشت‌های خاندان جوینی دربارهٔ خود چنین سخن گفته است:

اگر نه بنده نوازی از آن طرف بودی من این شکر نفرستادمی به خوزستان
مرا قبول شما نام در جهان گسترده مرا به صاحب‌دیوان عزیز شد دیوان

آثار سعدی به دو دستهٔ آثار منظوم و آثار منثور تقسیم می‌شود، در حالی که آثار منثور وی خاصه شاهکارش گلستان، خود آمیخته با اشعار پارسی و عربی استاد است. دربارهٔ آثار منثور سعدی هنگام تحقیق دربارهٔ نثر فارسی در دورهٔ مورد مطالعهٔ ما بحث خواهد شد و در این مقام تنها به ذکر آثار منظوم او می‌پردازم و در ذیل گفتار خود اجمالاً دربارهٔ کلیات سعدی و جامع آن سخن می‌گویم:

۱. در رأس آثار منظوم سعدي يکي از شاهکارهاي بلا منازع شعر فارسي قرار دارد که در نسخ کهن کليات «سعدي‌نامه» ناميده شده و بعدها به «بوستان» شهرت يافته است، اين منظومه در اخلاق و تربيت و وعظ و تحقيق است در ده باب: ۱. عدل، ۲. احسان، ۳. عشق، ۴. تواضع، ۵. رضا، ۶. ذکر، ۷. تربيت، ۸. شکر، ۹. توبه، ۱۰. مناجات و ختم کتاب. تاريخ اتمام منظومه را سعدي بدین‌گونه آورده است:

به روز همایون و سال سعید به تاریخ فرخ میان دو عید
ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج که پر دُر شد این نامبردار گنج

و بدین تقدیر کتاب در سال ۶۵۵ هجری به اتمام رسید اما تاریخ شروع آن معلوم نیست و تنها از فحوای سخن گوینده در آغاز منظومه معلوم می‌شود که آن را پیش از بازگشت به فارس و سروده در معاودت به وطن سوی دوستان به ارمغان برده است:

در اقصای عالم بگشتم بسی به سر بردم ایام با هر کسی...
تمتع به هر گوشه‌ای یافتم ز هر خرمنی توشه‌ای یافتم
چو پاکان شیراز خاکی نهاد ندیدم که رحمت بر این خاک باد
تولای مردان این پاک بوم برانگیختم خاطر از شام و روم
به دل گفتم از مصر قند آورند سوی دوستان ارمغانی برند
دریغ آمدم از آن همه بوستان تهی دست رفتن سوی دوستان...

این کتاب به نام ابوبکر بن سعد زنگی است که در دیباچه بدو تقدیم داشته و در آن این بیت مشهور را که نشانه اختصاص شاعر به دوران آن اتابک است گفته:

سزد گر به دورش بنازم چنان که سید به دوران نوشیروان

و علاوه بر این در چند مورد دیگر از همین منظومه نام آن پادشاه تکرار شده است. سعدي در عهد اتابکی محمد بن سعد بن ابوبکر ظاهراً از نو در سعدي‌نامه نظر کرده و ابیاتی در مدح اتابک محمد بر آن افزوده است:

اتابک محمد شه نیک بخت خداوند تاج و خداوند تخت

جوان جوان بخت روشن ضمیر به دولت جوان و به تدبیر پیر

شماره ابیات این منظومه در حدود چهار هزار است و تاکنون بارها جداگانه و همراه

کلیات سعدی به طبع رسیده.

۲. مجموعه دوم از آثار منظوم سعدی قصائد عربی اوست که اندکی کمتر از هفتصد

بیت مشتمل بر معانی غنائی و مدح و نصیحت و یک قصیده مفصل در مرثیه المستعصم

بالله است.

۳. قصائد فارسی در موعظه و نصیحت و توحید و مدح پادشاهان و صدور و رجال

عهد که پیش از این به نام غالب آنان اشاره شده است.

۴. مرثی که مشتمل است بر چند قصیده در مرثیه المستعصم بالله و ابوبکر سعد ابن

زنگی و سعد بن ابوبکر و امیر فخرالدین ابی بکر که بعید نیست همان امیر فخرالدین

حوائجی وزیر باشد، و عزالدین احمد بن یوسف و یک ترجیع بند بسیار مؤثر در مرثیه

اتابک سعد بن ابی بکر.

۵. ملمعات و مثلثات.

۶. ترجیعات.

۷. طیبات.

۸. بدایع.

۹. خواتیم.

۱۰. غزل قدیم، چهار کتاب اخیر متضمن غزل‌های سعدی است.

۱۱. صاحبیه که مجموعه‌ای است از بعضی قطعات فارسی و عربی و غالب آنها در

مدح شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی و از این روی معروف به صاحبیه است.

۱۲. خبیثات مجموعه‌ای است از اشعار هزل که در مقدمه آنها چنین آمده است: «قال السعدی الزمّنی بعضُ ابناء الملوک أن أُصنّفَ له کتاباً فی اللغو علی طریق السوزنی فلم افعَل فَهَدَدَنی بالقتل... فأنشأت هذه الابیات و أنا استغفر الله العظیم...» در این مجموعه دو مثنوی انتقادی شیرین و چند غزل و قطعه و رباعی است که همه آنها رکیک نیست بلکه بعضی فقط متضمن مطایبات مطبوع منظوم است و چنان‌که بعد خواهیم دید علی‌بن‌احمد بیستون مرتب‌کننده کلیات شیخ مجالس هزل و مضحکات سعدی را که به نثر است بر این مجموعه افزوده و آنها را در آخر کلیات شیخ قرار داده است.

۱۳. رباعیات.

۱۴. مفردات.

و اما کلیات شیخ عنوانی است که به مجموعه آثار منظوم و منثور او داده شده است. نخستین جامع آثار سعدی را نمی‌شناسیم. این نکته مسلم است که شیخ علاوه بر کتاب‌های مستقل خود مثل گلستان و سعدی‌نامه باقی آثار خود را شخصاً جمع‌آوری و تنظیم می‌کرد.

مثلاً در پایان «طیبات» از نسخه‌ای از کلیات متعلق به دکتر محمد حسین لقمان ادهم (لقمان‌الدوله) که در سال ۷۱۸ یعنی ۲۷ سال بعد از وفات سعدی استنساخ شده چنین آمده است: «سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است - وقت عذر آوردن است استغفرالله العظیم. و اتوب الیه واشکر نعمته و ارجو رحمته. تمت الکتاب بعون الله سبحانه و تعالی. کتبتُ لیبقی الذکر فی امم بعدی - فی‌اذا الجلال اغفر لکاتبه السعدی. - و قد نُقِلَ هذا من خط ناظم الکتاب هو الشیخ الامام المحقق... مشرف المله و الدین مصلح السعدی نُورَ الله قبره» و مطالعه این سطور نشان می‌دهد که سعدی خود جامع و کاتب طیبات و به همین قیاس شاید جامع و کاتب قسمت‌های دیگری از باقی اشعار خود نیز بوده است.

چنان‌که از مقدمه بیستون برمی‌آید پیش از آن‌که او به تنظیم جدید از آثار شیخ مبادرت کند جامعی دیگر این کار را کرده بود. وی می‌گوید: «پس بدان ای عزیز من که

جمع آورنده دیوان شیخ در اصل وضع بنیاد بر بیست و دو کتاب و رساله کرده بود: شانزده کتاب و شش رساله، و بعضی به هفت رساله نوشته بودند چنان‌که بیست و سه می‌شد، سبب آن‌که رسالهٔ مجلس هزل هم در اول اضافه رسالات کرده بودند. بنده این رساله از اول کتاب به آخر برد و داخل خبیثات و مطیبات کرد که در اول خوش نمی‌نمود، تا بیست و دو شد و باقی را هیچ تصرف نکرد و هم بدان ترتیب به اتمام رسانید.^{۵۱}

از این سخن معلوم می‌شود که پیش از آن‌که علی بن احمد بن ابی بکر بیستون، چنان‌که خواهیم دید، به تنظیم کلیات آثار سعدی پردازد این کار به دست جامع دیگری انجام گرفته بود منتهی تنظیم غزل‌ها به صورت حروف آخر ابیات و ترتیب فهرست کلیات از بیستون است. بدین ترتیب پیش از آن‌که بیستون نسخهٔ نهایی خود را منتظر کند از کلیات آثار شیخ بدان نحو که خود قسمتی از آنها را کتابت کرده و یا به ترتیبی که نخستین جمع‌کننده آثار او فراهم آورده بود نسخه‌هایی منتشر شد که اکنون به ندرت نمونهٔ آن را می‌توان یافت.^{۵۲}

این مرحلهٔ اول از جمع‌آوری کلیات است که گویا نزدیک به سال وفات شیخ انجام گرفته بود، و همین بود که اساس کار علی بن احمد بن ابی بکر بیستون در سال ۷۲۶ و بار دوم در سال ۷۲۴ برای تنظیم نهایی کلیات آثار شیخ، به طریقی که بعداً متداول گردید، قرار گرفت. بیستون نخست «در شهور سنهٔ ست و عشرين و سبعمائه هجریه» (۷۲۶ هجری) یک بار «مجموع غزلیات این پنج کتاب از گفت‌های شیخ رحمه الله از قصاید و طیبات و بدایع و خواتیم و غزلیات قدیم» را جمع کرد و بر طریق حروف تهجی مطلع‌های آنها را منظم نمود «وچند نسخه بدین نمط بیرون آمد» و «بعد از هشت سال که از این تاریخ بگذشت» متوجه نقص این روش شد و به اشارت دوستان تصمیم گرفت که از قصاید و غزل‌های شیخ به ترتیب حروف آخر آنها فهرستی تنظیم کند تا یافتن ابیات و اشعار آسان‌تر باشد و به همین سبب «بر حروف آخر از هر غزل به طریق حروف تهجی فهرستی نهاد و در آخر رجب سنهٔ اربع و ثلثین و سبعمائه اتمام رسانید» و تنها تصرف

او در کار نخستین جامع کلیات آثار شیخ آن بود که رسالهٔ مجلس هزل را که در اول کتاب آورده بود به آخر آن برد و به خبیثات و مطیبات منضم ساخت و از این روی عدد رسالت و کتاب‌ها از بیست و سه به بیست و دو تقلیل یافت. دربارهٔ این رسالات و کتب آن‌چه منظوم بود پیش از این سخن گفتیم و دربارهٔ آن‌چه منثور است در فصل نثر بحث خواهد شد و در این‌جا فقط افزودن این نکته لازم است که از این بیست و دو جزء، قسمت اول مقدمه‌ای است ظاهراً از نخستین جامع کلیات آثار شیخ در معرفی کلیات و این‌که در این کتاب جدّ و هزل و نظم و نثر و ترکی و پارسی و عربی همه جمع شده و به منزله سفینه‌ای کامل است. علاوه بر این از همین جامع نخستین مقدمه‌ها و توضیحاتی به نثر بر رساله‌های سوم و چهارم و ششم دیده می‌شود که غالباً نمایشگر احوال سعدی و ارتباطات یا بعضی اقوال اوست و این رساله‌ها عبارتند از پاسخ پنج سؤال شمس‌الدین صاحب دیوان، رساله در جواب سؤال منظوم سعدالدین نظنزی دربارهٔ عقل و عشق و رساله‌ای متضمن سه حکایت اباقا و امیر انکیانو و شمس‌الدین تازیکو.^{۵۳}

شهرتی که سعدی هم در حیات خود به دست آورد بعد از مرگ او با سرعتی بی‌سابقه افزایش یافت و او به زودی به عنوان بهترین شاعر زبان فارسی و یا یکی از بهترین و بزرگ‌ترین شعرای درجهٔ اول زبان فارسی شناخته شد و سخن از حجت فصحا و بلغای فارسی زبان قرار گرفت. این اشتهار سعدی معلول چند خاصیت در اوست: نخست آن‌که وی گوینده‌ای است که زبان فصیح و بیان معجزه‌آسای خود را تنها وقف مدح و یا بیان احساسات عاشقانه و امثال این مطالب نکرد بلکه بیشتر آن را به خدمت ابناء نوع گماشت و در راه سعادت آدمی زادگان و موعظهٔ آنان و علی‌الخصوص راهنمایی گمراهان به راه راست، به کار برد و در این امر از همهٔ شاعران و نویسندگان فارسی زبان موفق‌تر و کامیاب‌تر بود. دو آن‌که وی نویسنده و شاعری با اطلاع و جهان دیده و گرم و سرد روزگار چشیده بود و همهٔ تجاربی را که در زندگانی خود اندوخته بود در گفتارهای خود برای صلاح کار هم‌نوعان بازگو کرد تا از این راه در هدایت آنان به راست موفق‌تر

باشد. سوم آن‌که وی سخن گرم و لطیف خود را در نظم و نثر اخلاقی و اجتماعی خویش همراه با امثال و حکایات دلپذیر که جالب نظر خوانندگان باشد بیان کرد و آنان را تنها با نصایح خشک و مواعظ ملال‌انگیز از خود نرمانید. چهارم آن‌که وی در مدح و غزل، هر دو، راهی نو و تازه پیش گرفت، در مدح بیان مواعظ و اندیشه‌های حکیمانه خود را از جمله مبانی قرار داد و در غزل اشعار غنایی خویش هم هر جا که نوق او حکم کرد از تحقیق و بیان حکم و امثال غفلت نورزید. پنجم آن‌که سعدی در عین وعظ و حکمت و هدایت خلق شاعری شوخ و بذله‌گو و شیرین بیان است و در سخن جد و هزل خود آن قدر لطایف به کار می‌برد که خواننده خواه و ناخواه مجذوب او می‌شود و دیگر او را رها نمی‌کند. ششم آن‌که وی در گفتار خود از بسیار مثل‌های فارسی زبانان که از دیرباز رواج داشت استفاده کرده و آنها را در نظم و نثر خود گنجانیده است و علاوه بر این سخنان موجز و پرمایه و پرمعنا و گاه چنان روشن‌گر افکار و آرمان‌های جامعه ایرانی و راهنمای زندگانی آنان افتاده است که به صورت امثال سایر در میان مردم رایج شده و تا روزگار ما خاص و عام آنها را در گفتارها و نوشته‌های خود به کار برده‌اند.

با توجه به این نکات و نکته‌هایی از این قبیل به میزان اهمیت آثار سعدی و به درجه نفوذ او در میان ایرانیان پی می‌بریم. اما بالاتر از همه اینها فصاحت و شیوایی کلام سعدی در سخن به پایه‌ای است که واقعاً او را سزاوار عنوان «سعدی‌آخرالزمان»^۹ ساخته و شیرینی کلام و فصاحت بیان را در میان پارسی‌گویان به او ختم نموده است. وی توانست که از طرفی زبان ساده و فصیح استادان پیشین را احیاء کند و از قید تصنعات عجیب و تکلفاتی که در نیمه دوم قرن ششم و حتی در قرن هفتم گریبان‌گیر سخن فارسی شده بود رهایی بخشد. میزان فصاحت در نظر سعدی با آنچه در دوران‌های مذکور بود تفاوت بزرگی دارد بدین معنی که دسته بزرگی از سخنوران فارسی زبان از دوران ظهور شعرایی مانند عبدالواسع جبلی و انوری ابیوردی و امثال آنها به بعد، و اگر مبالغه نکنیم از دوران ظهور منوچهری در آغاز قرن پنجم و لامعی

اندکی بعد از او، توانایی شاعر را در ایراد معانی پیچیده و الفاظ مهجور و عبارات معقد می‌دانستند و کار مبالغه در این شیوه به تدریج در اواخر قرن ششم به جایی کشید که گاه خواننده اشعار فارسی را در عین آن‌که فارسی می‌خواند با زبان دشوار عربی مواجه می‌سازد^{۵۵} و او را، در عین آن‌که دنبال معانی لطیف و دل‌انگیز در آثار شاعران می‌گردد، دچار تعقیدات خسته کننده و ملالت‌انگیز معنوی می‌نماید که شاعران فقط از باب بیان مهارت و چیره‌دستی در تخیل به ایراد آنها مبادرت نموده‌اند. کار ایراد صنایع در اشعار هم که از قرن ششم رواج روز افزون داشت در اواخر آن قرن و در سده هفتم هجری به آن‌جا کشید که قسمتی از اوقات شاعران بزرگ به تنظیم قصاید و قطعاتی می‌گذشت که فهم آنها مستلزم تحصیلات طولانی ادبی و تألیف شروح مفصل بوده است و ما در این باره پیش از این سخن گفته‌ایم. با این توضیحات به خوبی می‌توان دریافت که بعد از شاعران بزرگ قرن چهارم و آغاز قرن پنجم و علی‌الخصوص کسانی مانند رودکی و فرخی و فردوسی که شعرشان به زیور فصاحت و درخشندگی معانی آراسته است، به تدریج تعقید و ابهام از طرفی و تکرار معانی از طرف دیگر و بدتر از همه الفاظ مغلق و دشوار و آگاه دور از ذوق سلیم شعر فارسی را در تارهای خود فرو پیچید و از لطف و زیبایی و دل‌انگیزی و دل‌ربایی خاصی که داشت دور کرد و در این گیر و دار شاعری توانا و عبقری که حائز همه شرایط باشد لازم بود تا این همه قیده‌های ملال‌انگیز را درهم نوردد و شعر پارسی را به همان درجه از کمال و زیبایی و جلا و روشنایی و لطف و دل‌ربایی برساند که فردوسی رسانیده بود. چنین شاعر توانای عبقری سعدي شیرازی بود که هم تحصیلات متمادی و هم جهانگردی‌ها و تجربت اندوزی‌ها و هم ذوق خداداد بی‌نظیرش وی را در آرایش و پیرایش شعر و نثر پارسی کامیاب ساخته بود و او در همان حال هم به شیوه استادان درجه اول زبان پارسی در قرن چهارم و پنجم یعنی سادگی و صراحت زبان در بیان معانی بلند لطیف، برگشت و آن روش را دوباره بر کرسی نشاند. اما اگر سعدي می‌خواست در این نهضتی که در شعر فارسی ایجاد کرده

دوباره همان زبان و همان شیوه بیان و سبک سخن‌گویی پیشینیان را در سخن فارسی تکرار کند البته مقامی را که در تاریخ ادبیات فارسی به دست آورده است هیچ‌گاه فراهم نمی‌نمود زیرا در این صورت خلاف سیر زمان حرکت کرده بود. سعدی در این نهضت و بازگشت به روش فصحای مقدم در حقیقت به اساس و مبنای کارشان توجه داشت نه به ظاهر اقوالشان و به عبارت دیگر سعدی در شعر، همچنان‌که در نثر، سبکی نو دارد و این سبک نو ایراد معانی بسیار تازه و لطیف و ابداعی است در الفاظ ساده و روان و سهل که در عین حال حائز همه شرایط فصاحت به حد اعلای آن است. سعدی با آن‌که از علمای ادب و علوم شرعی بود، و در زبان و ادب عربی بر اثر تحصیل و اقامت طولانی در سرزمین‌های عربی زبان، چنان‌که از اشعار عربی او لایح است، نیرومند و مطلع بود، با این حال در اشعار روان و زیبای خود هیچ‌گاه فارسی را فدای الفاظ غریب عربی نکرد به نحوی که به‌جز در بعضی قوافی قصائدش، نزدیک به تمام واژه‌های تازی که به کار برده از نوع لغاتی هستند که در زبان فارسی رسوخ کرده و رواج یافته و مستعمل و مفهوم بوده‌اند. در شعر و نثر سعدی شیوه شاعران و منشیان قرن ششم و هفتم که مبالغه در ایراد مفردات و ترکیبات دشوار عربی و مبتنی بر زبانی بود بینابین عربی و فارسی، تعدیل گردید و ترکیب عبارات تابع ذوق سلیم شد نه تابع معلومات نویسنده و به همین سبب جامعه فارسی زبان که از آن همه عبارت‌سازی‌های بارز منشیان مغلوق‌نویس و شاعران مبالغه کار خسته و ملول بود به سرعت شیوه او را پسندید و مقبولیت او را در میان فارسی زبانان همه ادوار بعد مسلم و محقق گردانید در حالی‌که در همان عهد سعدی و قریب به آن عده زیادی از بلغا مانند محمد زیدری و عطا ملک جوینی و صاف‌الحضره و سید ذوالفقار شیروانی و بدرچاچی و جز آنان در نثر و نظم بوده‌اند که اگرچه در تصنع و ایراد الفظ و صنایع دشوار چیره‌دست بودند لیکن هیچ‌گاه مقبولیت سعدی شیرین‌بیان نصیب آنان نگردید.

دولتشاه می‌گوید که «دیوان شیخ را نمکدان شعر گفته‌اند»^۶ و به گمان من این تعبیری که قدمای پارسی زبان ما برای توصیف شعر سعدی یافته‌اند حکم شعر سعدی را دارد که بالای آن نمی‌توان سخنی آورد. شعر سعدی به حقیقت همگی «نمک» و «مزه» و «شیرینی» و «لطافت» است، حلاوت قند و چاشنی شکر دارد و به همین سبب که سخن او نظماً و نثراً هم از دوران حیاتش سرمشق فصاحت شد و علی‌الخصوص گلستان و بوستانش به علت اشتهال بر تحقیق و مواظ و حکم کتاب درسی فارسی‌زبانان گردید و از این راه علاوه بر مزایای دیگر، نفوذ سعدی بر زبان فارسی‌گویان مسلم و اجتناب‌ناپذیر شد چنان‌که حتی امروز صرف‌نظر از برخی اصطلاحات و تعبیرات که مولود اوضاع جدید اجتماعی ما و نیز محصول ارتباطاتمان با سایر فرهنگ‌ها و ملت‌ها است، شیوه تکلم و تحریر فارسی‌زبانان در اساس و مبنا همان زبان سعدی است.

پی‌نوشت:

۱. درباره سعدی به مآخذ گوناگون می‌توان مراجعه کرد و مقالاتی که چندین سال اخیر درباره وی نوشته شده متعدد و ذکر همه آنها از حوصله این مختصر بیرون است. مهم‌ترین مراجع و مقالاتی که فعلاً مراجعه بدان‌ها مورد توصیه است در ذیل نقل می‌شود:
- * شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، به تصحیح مرحوم قزوینی و مرحوم عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸ شمسی ص ۴۶۱-۴۶۳.
- * تاریخ گزیده حمدالله مستوفی، چاپ آقای دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۷۳۴-۷۳۵.
- * مجمل فصیح خوانی به تصحیح آقای سید محمود فرخ، حوادث سال ۶۹۱.
- * مقدمه علی بن احمد معروف به بیستون بر کلیات سعدی.
- * حبیب السیر چاپ تهران، ج ۲، ص ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴.
- * نفحات الانس جامی چاپ تهران، ص ۶۰۰-۶۰۱.
- * تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی، چاپ تهران، ص ۲۲۳-۲۲۲.
- * مجالس العشاق کمال‌الدین گازر گاهی منسوب به سلطان حسین بایقرا، چاپ هند، ص ۱۲۳-۲۹۴.
- * لطایف الطوائف فخرالدین علی صفی سبزواری، ص ۲۵۹.
- * مجالس المؤمنین قاضی نورالله ششتری، چاپ تبریز، ص ۲۹۲-۲۰۳.
- * هفت اقلیم امین احمد رازی، چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۹۶-۲۰۳.
- * آتشکده آنر، چاپ بمبئی، ص ۲۶۹ به بعد.

- * مرآه الخیال امیر شیر علی خان لودی، چاپ بمبئی، ص ۴۴-۴۵.
- * ریاض العارفین هدایت، چاپ تهران، ۱۳۱۶ ص ۱۴۳ به بعد.
- * مجمع الفصحاء هدایت، ج ۱، ص ۲۷۴ به بعد.
- * بهارستان سخن نواب صمصام الدوله میر عبدالرزاق چاپ مدراس، ص ۳۰۰-۳۰۷.
- * تاریخ درست درگذشت سعدی به قلم مرحوم سعید نفیسی، مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره اول، سال ششم، مهرماه ۱۳۷۷ ص ۶۴-۸۲.
- * سعدی‌نامه: مشتمل بر چند مقاله درباره سعدی، منطبقه وزارت فرهنگ قدیم (= وزارت آموزش و پرورش کنونی)
- به جای شماره بهمن اسفند مجله آموزش و پرورش، سال ۱۳۱۶ شمسی.
- * مقدمه‌هایی که بر چاپ‌های متعدد بوستان و گلستان و کلیات سعدی نوشته‌اند و از آن جمله مقدمه گلستان سعدی به تصحیح مرحوم عبدالعظیم خان قریب و مقدمه بوستان سعدی به قلم آقای محیط طباطبائی؛ و همچنین است مقالات متفرق و متعدد و اشاراتی که به تفاریق در کتب ادبی معاصران و فهارس و معاجم ادبا و فضلا و نظایر آنها دیده می‌شود و از آن جمله است تحقیق شبلی نعمانی درباره شیخ که در کتاب شعر العجم آورده است.
۲. القاب مذکور در متن از لقب‌هایی است که بعد از وفات سعدی برای او در کتب ادبا ذکر شده.
۳. در قصیده‌ای به مطلع ذیل:
- تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
۴. نقل از مقاله تاریخ درست درگذشت سعدی، مذکور در مآخذ مربوط به سعدی.
۵. منقول از سعدی‌نامه بین صفحات ۷۳۸-۷۳۹.
۶. دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی، چاپ مؤلف این کتاب، ج ۱، ص ۱۱۱.
۷. منابعی که در این مورد ذکر می‌شود همراه با ذکر صفحات نیست زیرا قبلاً ضمن ذکر مآخذ مربوط به احوال سعدی بدان‌ها اشاره شده است.
۸. حبیب‌السییر، چاپ تهران، ج ۳، ص ۲۲۰، ۵۹، ۱۹۴، ۴۴، ۱۹۷، ۳۴۴، ۳۴۸ و غیره.
۹. حبیب‌السییر، ج ۳، ص ۱۹۷.
۱۰. دولت‌شاه، تذکره الشعراء، ص ۲۲۳ و نویسندگان دیگری از قبیل میرخواند در حبیب‌السییر و آذر در آشکده و هدایت در مجمع‌الفصحاء.
۱۱. رجوع شود به مقاله مرحوم سعید نفیسی به نام تاریخ درست درگذشت سعدی، در مجله دانشکده ادبیات.
۱۲. ذکر «بیست سالگی» و «پنجاه سالگی» سعدی در سطور فوق بنابر اشاره تقریبی است نه تحقیقی.
۱۳. بعضی خواسته‌اند از این بیت بوستان:
- الا ای که عمرت به هفتاد رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت

چنین استنباط کنند که سعدی در سال اتمام و تقدیم بوستان به دربار سلغریان فارس هفتاد ساله بود و بنابراین ولادتش در سال ۵۸۵ اتفاق افتاد. این استنباط از هر حیث مقرون به اشتباه است زیرا اولاً سعدی بیت مذکور اشاره‌ای به حال خود ندارد بلکه این بیت و ابیات بعد از آن را در مقام نصیحت به کسانی سروده است که از گذشت عمر پند نمی‌گیرند؛ و ثانیاً اگر سعدی در سال ۵۸۵ ولادت می‌یافت می‌بایست در اوایل قرن هفتم جوانی کارآمد باشد و آثار خود را از اوایل آن قرن به بعد بسازد و به تبع آن نام کسانی که در اوایل این عهد هنوز بر سر کار و حائز اقتدار بوده‌اند در آثار او بیاید و حال آن‌که سعدی از رجالی در آثار خود یاد کرده و یا با آنان ارتباط داشته که در اواسط قرن هفتم می‌زیسته‌اند و هم‌چنان‌که در متن گفته‌ایم در هیچ یک از آثار منظوم و منثور او ستایشی از سعد بن زنگی (متوفی در سال ۶۲۲) و اشاره‌ای دیده نمی‌شود که حاکی از ارتباط وی با آن اتابک و رجال دربار وی باشد و در قصائد عربی او هم به نحوی که مذکور خواهیم داشت از اشخاصی یاد شده که در اواسط قرن هفتم شهرت داشتند و ثالثاً اگر در سال ۵۸۵ ولادت یافته باشد می‌بایست هنگام وفات یکصد و شش سال از عمر وی گذشته باشد و این مستبعد است مگر آن‌که قول بعضی از تذکره‌نویسان متأخر را که چندان موثق نیست درباره طول عمر وی بپذیریم؛ و رابعاً سعدی خود پنج بیت بعد از شعری که از او نقل کردیم، و بعضی آن را دلیل هفتاد سالگی وی در سال ۶۵۵ گرفته‌اند، از سن پنجاه سخن می‌گویند:

چو پنجاه سالت برون شد ز دست غنیمت شمر پنج روزی که هست

و معلوم نیست آنها که از خطاب شیخ به هفتاد سالگان استنباط هفتاد سالگی وی کردند چرا از این بیت نخواستند پنجاه سالگی او را هنگام اتمام بوستان استنباط نمایند؟ اما حقیقت آن است که هیچ‌یک از این دو بیت حسب حال شاعر نیست و آن‌که به مناسبت حال سروده شده همان است که به تصریح خود سعدی حکایت از پنجاه سالگی او در سال ۶۵۶ یعنی در تاریخ اتمام گلستان می‌کند. گویا از جمله علل استناد به بیتی که خطاب به هفتاد سالگان در بوستان سعدی آمده یکی از اشارات استاد به تلمذ در خدمت ابن جوزی است که محققان او را همان ابن الجوری معروف صاحب *المنتظم و تلبیس ابلیس* متوفی به سال ۵۹۷ دانسته و لازمه تلمذ سعدی را در خدمت او تولد در اواسط نیمه دوم و حتی اواسط قرن ششم شمردند ولی چنان‌که خواهیم دید مراد سعدی از «شیخ اجل عالم ابوالفرج بن جوزی» ابن جوزی دیگری است که در سال ۶۵۶ هجری به قتل رسید. علت دیگر حکایتی است که سعدی در باب پنجم گلستان آورده درباره رسیدن به جامع کاشغر و گفتار او با نوآموزی در آن جامع در سالی که «محمد خوارزمشاه باختا برای مصلحتی صلح اختیار کرد» و اگر در این حکایت از واقعیات سخن رفته باشد می‌بایست سعدی در آن تاریخ یعنی در حدود سال ۶۰۷ هجری لااقل بیست و اند سال داشته و در حدود سال ۵۸۵ ولادت یافته باشد اما در حقیقت این‌گونه حکایات و حتی هنرنامه‌ی سعدی در شکستن بت سومنات و امثال اینها تردید است و با قرائن مختلف دیگری که از ماجرای احوال او به دست داریم و فوق نمی‌دهد و قاعدتاً از جمله حکایاتی به نظر می‌آید که او من باب تمثیل و برای بیان نکات اخلاقی ساخته و پرداخته باشد نه از باب ذکر

حقایق تاریخی، و استناد به این‌گونه سخنان جز آن‌که مایه سرگردانی و گمراهی محققان در تعیین تاریخ حیات سعدی باشد نتیجه‌ای دیگر ندارد.

۱۴. همه قبيلة من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
۱۵. تذکره الشعراء، ص ۲۲۳.

۱۶. زعهد پسر یاسد دارم همی که باران رحمت برو هر دمی
که در خریدم لوح و دفتر خرید ز بهرم یکی خاتم زر خرید...

«یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بودمی و شب خیز و مولع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر رحمه الله علیه نخفته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز در کنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته. پدر را گفتم از اینان یکی سربر نمی‌دارد که دوگانه بگذارد... گفت جان پدر تو نیز اگر بختی به که در پوستین خلق افتی!»

۱۷. مرا باشد از درد طفلان خبر که در طفلی از سر برفتم پدر

۱۸. رجوع شود که *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، طبع ۱۳۶۷، ص ۵۰۹ و ۷۲۳.

۱۹. برون رفتم از تنگ ترکان چو دیدم جهان در هم افتاده چون موی زنگی

۲۰. رجوع شود به: ترجمه سیرت *جلال‌الدین مینکبرنی*، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۰۲ و ۱۰۵.

۲۱. مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود

۲۲. در *حوادث الجامعه* (ص ۵۵ و ۳۲۸) که شرح حال او آمده چند جا از وی با لقب «المحتسب» یاد شده و علت آن است که ابن جوزی دوم از حدود سال ۶۳۳ به بعد محتسب دارالخلافه بغداد بوده است و شاید تعریض سعدی به «محتسب» که در داستان منع سماع از طرف ابن جوزی آورده است و در حاشیه صحیفه بعد خواهیم دید، من باب اشاره به همین ابوالفرج بن الجوزی باشد.

۲۳. درباره وی علاوه بر مورد مذکور از *حوادث الجامعه* رجوع شود به حواشی جلد سوم از *جهانگشای جوینی* به تصحیح مرحوم میرزا محمد خان قزوینی، ص ۴۶۳ - ۴۶۶.

۲۴. «چندان که مرا شیخ عجل ابوالفرج بن جوزی رحمه الله علیه به ترک سماع فرمودی و عزلت اشارت کردی عنفوان شباب غالب آمدی و هوا و هوس طالب، ناچار به خلاف رأی مربی قدمی رفتی و از سماع و مجالست حظی برگرفتمی و چون نصیحت شیخم یاد آمدی گفتمی:

قاضی ار با ما نشیند برفشانند دست را محتسب گر می خورد معذور دارد مست را

...الخ»

۲۵. درباره بعضی از عقاید او رجوع شود به همین کتاب، مجلد دوم، چاپ اول، ص ۲۸۰ - ۲۸۲.

۲۶. درباره مدرسه مستنصریه رجوع شود به همین کتاب، مجلد دوم، چاپ اول، ص ۲۴۷ - ۲۴۸.

۲۷. *نفحات الانس*، ص ۶۰۱.

۲۸. مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آن‌که در جمع بدبین مباش دگر آن‌که در نفس خودبین مباش...

شنیدم که بگریستی شیخ زار چو بر خواندی آیات اصحاب نار

شبی دانم از هول دوزخ نخفت به گوش آدمم صبحگاهی که گفت
 چه بودی که دوزخ زمن پر شدی مگر دیگران را رهایی بدی
 به آزادمردی ستودش کسی که در راه حق رنج بردی بسی
 جوابش نگر تا چه مردانه گفت که چندین ستایش چه گویی؟ بخت!
 امیدی که دارم به فضل خداست که بر سعی خود تکیه کردن خطاست

۲۹ و ۳۰. رجوع شود به مقاله سعدی و سهروردی از مرحوم بدیع‌الزمان فروزان‌فر در سعدی‌نامه صحایف ۶۸۷-۷۰۶.

۳۱. تذکره الشعراء، ص ۲۲۳.

۳۲. مجمع‌الفصحا، ج ۱ ص ۲۷۴.

۳۳. حکایت: عبدالقادر گیلانی را رحمه الله علیه دیدند که در حرم کعبه، روی بر حصبا نهاده همی گفت: «ای خداوند ببخشای...» در پاره‌ای نسخ «دیدند» به «دیدم» تبدیل و منشاء اشتباه مذکور در متن شده است.

۳۴. مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود

۳۵. درباره سفرهایی که در این بلاد داشته و حوادثی که برای او پیش آمده باید به موارد مختلف بوستان و گلستان سعدی مراجعه کرد، مخصوصاً مراجعه شود به کلیات سعدی چاپ مرحوم فروغی، تهران سال ۱۳۲۰ شمسی.

۳۶. در اقصای عالم بگشتم بسی بسر بردم ایام با هرکسی

تمتع به هر گوشه‌ای یافتم زهر خرمی خوشه‌ای یافتم

۳۷. نفحات‌الانس، ص ۶۰۰.

۳۸. تذکره الشعراء، ص ۲۲۳.

۳۹. علاوه بر اشاره جامی در این باب از رساله شمس‌الدین تازیکی در کلیات شیخ این معنی به خوبی آشکار می‌شود.

۴۰. درباره «تاریخ درست درگذشت سعدی» مرحوم سعید نفیسی رحمه الله مقاله مفصل و ممتعی در مجله دانشکده ادبیات (مهرماه سال ۱۳۳۷) نوشته و کلیه اقوال مؤلفان را از قدیم باز تا روزگار ما در آن آورده است.

۴۱. همای روح پاک شیخ سعدی شب شنبه زخا و صاد الف دال

مه ذوالحجه از مه کاف و زا روز بیفشاند از غبار تن پر و بال

یعنی ۲۷ ذی‌الحجه سال ۶۹۵.

۴۲. همای روح پاک شیخ سعدی مه ذی‌الحجه از خا صاد آن سال

شب سه‌شنبه از مه کاف و زا روز بیفشاند از غبار تن پر و بال

مرحوم سعید نفیسی با توجه به این محاسبه که ۲۷ ذی‌الحجه سال ۶۹۰ سه شنبه، و بیست و هفتم همان ماه در سال ۶۹۵ پنج‌شنبه بوده است نه شنبه روایت *مونس‌الاحرار* را مردود و روایت مذکور در تاریخ شیخ اویس را صحیح دانسته است.

۴۳. شب آدینه بود و ماه شوال ز تاریخ عرب خا‌صا‌د آن سال
همای روح پاک شیخ سعدی بیفشاند از غبار تن پر و بال

همای روح پاک شیخ سعدی چو در پرواز شد از روی اخلاص
مه شوال بود و شام جمعه که در دریای رحمت گشت غواص
یکی پرسید سال فوت، گفتم ز خاصان بود از آن تاریخ شد «خاص»

۴۴. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گفته است که سعدی «در سابع عشر ذی‌الحجه سنه تسعین و ستمائه در گذشت». در تاریخ کبیر جعفری که پیش از ۸۴۵ تألیف شده وفات او در روز عیداضحی سال ۶۹۰ نوشته شده - ابوبکر قطبی اهری در تاریخ شیخ اویس که در حدود سال ۸۶۰ تألیف کرده ماده تاریخ «خاصا‌د» را درباره وفات سعدی نقل کرده یعنی ۶۹۰ - در تذکره شعرا یا جنگ بسیار قدیم کتابخانه مجلس شورای ملی تاریخ وفات سعدی هفدهم ذی‌الحجه سال تسعین و ستمائه (۶۹۰) ثبت شده (رجوع کنید به مقاله مرحوم سعید نفیسی به نام تاریخ درست در گذشت سعدی که پیش از این ذکر کرده‌ایم و به فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی جلد سوم از آقای ابن یوسف شیرازی ص ۵۶۳).
البته باید دانست که سال ۶۹۱ را هم در مأخذ مهمی از قبیل *شدالازار فی حط الاوزار* معین الدین ابوالقاسم جنید(طهران، ۱۳۲۸، ص ۴۶۲) و *مجله فصیح خوافی و تذکره دولت‌شاه و تفحات الانس جامی و مجالس العشاق* گازر گاهی برای تاریخ وفات سعدی می‌بینیم.

۴۵. نوبت سعدی که مبادا کهن شرم نداری که بگویی سخن؟

(قراین سعدین)

۴۶. ورتو را شهرت سعدی نبود نقصی حاجتی نیست در اسلام اذان را به منار

۴۷. و در آن گفت:

مدح سعدی نگفته بیتی چند طوطی نطق را زبان بگرفت

۴۸. سراسر حامل اخلاص از این سان نکته‌ها ز سلطان سخن دستور و چاکر فرستادن

۴۹. سخن او که هست آب حیوه چون سکندر همه جهان بگرفت

۵۰. دیگری جای او نگیرد و او به سخن جای دیگران بگرفت

۵۱. منقول از نسخه کتابخانه ملی پاریس مورخ به تاریخ جمادی الاولی ۷۶۷ به شماره:

supplement Pers. 1778

۵۲. چنانکه نسخهٔ اساس مرحوم محمد علی فروغی در چاپ کلیات بوده و اکنون قسمتی از آن در اختیار کتابخانهٔ مجلس است، و نیز نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس به شمارهٔ suppl. Pers. 816 که من آن را دیده‌ام و ترتیب رسالات و اشعار شیخ در آن خلاف تنظیم بیستون است.

۵۳. برخی از معاصران کلمه تازیکو را با گاف فارسی خوانده‌اند یعنی کسی که به عربی سخن گوید و بعضی آن را (تازی) می‌نویسند و ظاهراً تازیکو با کاف صحیح و مرکب است از تازیک (تاجیک) و «واو ماقبل مضموم» علامت تصغیر، و باید دانست که این شمس‌الدین تازیکو از تجار بزرگ ایرانی فارس بود که کلیهٔ مالیات فارس را بنابر زرسم زمان به مقاطعه گرفته بود.

۵۴. هرکس به زمان خویش بودند من سعدی آخرالزمانم

۵۵. فلسج ندب بقییت وحدی قفل در لاتبی بعدی...

از جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی و به تمام این ترجیع‌بند مراجعه شود که اگر چه در حد خود زیباست اما گاه بیشتر عربی است تا فارسی و امثال این اشعار فراوان است و بسیار و بسیار!

۵۶. تذکره‌الشعرا، ص ۲۲۳.

